

باسمه تعالی
ارشادنامه میرزای قمی

بدون تردید یکی از علمای متبحر و طراز اول فرقه امامیه در آخر قرن ۱۲ و نیمه اول قرن ۱۳ هجری که فقهاً و اصولاً بمذاق مشهور آشنا بوده و علاوه بر احاطه کامل بمباحث و مسائل دینی و مذهبی، در علم اصول نیز از مؤسسين و اساتید مسلم بشمار می آید مرحوم میرزا ابوالقاسم محقق قمی است که در میان فقهای شیعه معروف به (صاحب قوانین) گردیده و در ۱۲۳۱ هجری وفات یافته است .

در خصوص صاحب ترجمه که اصلاً گیلانی بوده و بعدها بمناسبت اقامت در بلده طایفه قم به (میرزای قمی) شهرت یافته است ترجمه های متعددی نوشته اند که جامعترین آنها شرح حالی است که عالم مشهور حاجی سید محمد شفیع جابلقی^۱ در اجازه نامه معروف خود مسقی به (الروضه البهیة) نوشته و بعدها کسانی که خواسته اند در باب اخبار و احوال آن عالم اصولی مطالبی بنویسند عموماً از همان کتاب فایده ها برگرفته و تقریباً مندرجات آنرا نقل کرده و بسط داده اند و چون کتاب مزبور در دسترس عموم بوده و از طرف دیگر مرحوم آقامیرزا محمد علی مدرس نیز در کتاب نفیس (ریحانة الادب) اخبار میرزا را بطور مبسوط عنوان کرده است لذا از ورود بشرح حال وی خودداری میشود و کسانی که طالب اطلاع بیشتری باشند میتوانند از کتابهای مذکور و از سایر کتب تراجم استفاده نمایند .
آثار و مؤلفات میرزای قمی بالغ بر ۱۸ فقره و مشهورترین آنها دو کتاب قوانین

۱- برای اطلاع از اخبار جابلقی رجوع شود بریحانة الادب جلد ۱ ص ۲۴۶ و المآثر والاثار اعتماد السلطنه ص ۱۴۸ چاپ افست .

و جامع‌الشتات است که اولی از کتب معتبره درسی بوده و دومی از نقطه نظر اشتمال بر فواید مهمه فقهی و اجوبه استدلالی طرف توجه هر فقیه کامل‌العیار است که از مراجعه بدان نمی‌تواند خود را بی‌نیاز بداند.

کتاب قوانین از بدو انتشارش مورد نظر و عنایت فقهای شیعه بوده و شروحنی که بر این کتاب نوشته شده متجاوز از چهل و معروف‌ترین آنها شرح شیخ مرتضی انصاری صاحب دو کتاب معروف رسائل و مکاسب و شرح مرحوم میرزا محمد تقی طباطبائی^۱ است که هر دو از فقهای و علمای دوره ناصری محسوب میشوند فضل و معلومات صاحب قوانین محدود بمباحث فقه و اصول نبوده بلکه وی در ادبیات و انشا و شعر و فن ترجمه و نوشتن اقسام خطوط بر طبق تصریح مؤلف ریحانه‌الادب ماهر بوده و علاوه بر آن محاسن و فضایل در علم اخلاق و سیاست مدن و آداب مملکت‌داری و اداره امور ملت نیز وقوف و بصیرت کامل داشته و این مطالب عموماً از مطالعه نامه‌های که تحت عنوان (ارشاد نامه) بحضور خاقان مغفور فتحعلی‌شاه فرستاده و موضوع این مقاله است بخوبی واضح و روشن میگردد.

صاحب قوانین در این نامه فتحعلی‌شاه را بر رعیت‌نوازی و حمایت از افراد مظلوم کشور و رسیدگی به ریاض آنان و جانبداری از ستم رسیدگان و دفع ظلم و آزار از طبقه محروم و ضعیف مملکت و ترس از وقوف در عرصات محشر و بازخواست روز قیامت و عتاب

۱- این شخص که مرانب فضل و فهم او را نادر میرزا در تاریخ تبریز ستوده است (ص ۴۹) فرزند حاجی میرزا باقر داماد و برادر کهنتر مرحوم حاجی میرزا یوسف آقای طباطبائی است بانی مسجد مشهور قزل‌لی (بقول نادر میرزا خزینه مسجدی) واقع در انتهای خیابان فردوسی تبریز و متوفی در ۱۳۰۹.

صاحب ترجمه در ۱۲۷۷ در نجف از دنیا رفته و نسخه کامل شرح وی بر قوانین در کتابخانه شخصی حضرت حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد علی آقا قاضی دامت برکاته موجود است.

نکته‌ایکه باید آنرا یادآوری کرد عبارت از اینست که نباید این حاجی میرزا یوسف آقا را با حاجی میرزا یوسف آقای کبیر که در ۱۲۴۲ یعنی یکسال قبل از انعقاد معاهده ترکمن چای رحلت کرده است اشتباه نمود و اضافه میشود که کبیر از حیث اعتبار و مقام و نفوذ کلمه در عصر خود بی‌نظیر بوده و آقا میر فتاح که نام او را در تواریخ و مراسلات دوره قاجار به میخوانیم فرزندان او میباشند رحمة الله علیه.

و خطاب خداوند قهار دعوت مینماید و کلام خود را با استعانت از آیات قرآن کریم و استشهاد از احادیث حضرت رسول (ص) و کلمات ائمه هدی و بالآخر از مناجاتهای شیوا و رقت انگیز فخر الساجدین بقدری زیبا و ملیح آرایش میدهد که تأثیر آن در دل هر خواننده بی درنگ ظاهر و ضمناً از خلال سطور آن مناعت نفس و استغنائی طبع و استحکام ایمان نویسنده نیز در نهایت وضوح و صراحت، آشکار میگردد. و باندازه‌ای این نامه تاریخی باحال مخصوص و سوز و گداز عارفانه تحریر یافته است که انسان بی اختیار بیاد مراسلات و مکاتیب امام غزالی میافند که آنها را خطاب بسلاطین و زمامداران زمان خود مخصوصاً سنجر سلطان مشهور سلاجقه ایران نوشته و بند و اندرز داده است.

ارشادنامه که اصل آن در کتابخانه آقامیرزا فخرالدین از نواده‌های دختری صاحب قوانین محفوظ و در ضمن مجموعه‌ای از آثار و مکتوبات و رسالات کوچک آن مرحوم تجلید گردیده است ابتدا بقلم حضرت حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمدعلی آقا قاضی دامت برکاته استنساخ گردیده و معظم له نظر بوسعت صدر و نیز بمناسبت علاقه و افری که نسبت باحمیای آثار امامیه و انتشار کتب و افکار عالیه آنان دارند همین رساله را در اختیار نگارنده قرار دادند که با افزودن پاره‌ای حواشی و توضیحات ضروری چاپ و بالمآل فایده آن عام گردد اینجانب نیز محض اطاعت از امر ایشان رساله مزبور را بدقت مطالعه و با شرح و تفسیر پاره‌ای از لغات مشکله و نیز با تعیین محل آیات در قرآن کریم و جای احادیث حضرت رسول در کتب مربوطه و استشهاد به اقوال فصیح‌تازی و پارسی از تصحیح آن فارغ و اینک آنرا در اوراق نشریه دانشکده ادبیات بمحضر ارباب فضل و معرفت تقدیم میدارد و امیدوار است اهمیت موضوع آن که ریخته قلم توانای یکی از فحول فقهای شیعه دوازده امامی است نقص مقمهر را جبران کند و نیز عذر خواه خطاها و اشتباهات قلمی نگارنده باشد که هیچ بشری از ارتکاب بد آنها مصون و برکنار نیست ان شاء الله تعالی.

بسم الله الرحمن الرحيم

راه‌گم کرده بیابان خطایا و جرائم و کشتی شکست خورده طوفان دریای مآثم با کمال انفعال از قبایح اعمال و اعتراف بمنقصت در جمیع اقوال و افعال و تحیر و سرگردانی در کیفیت مبدأ و مآل بعرض اعلیٰ میرساند که چون حقیر در اوّل شباب از تفضلات رؤوف و هاب در جرگه محصلان علوم دینیه در آمد و برخی از ایام و عمرم در خدمت پیشروان این مسلک بسر آمد و بقدر مقدور در مجادله شیطانیه و مجاهده نفسانیه میکوشید و گاهی از مشرب هدایت فطره‌ای می‌چشید و برهه‌ای دیگر از باده غفلت و بی‌خبری قدحی می‌نوشید تا اینکه مدت عمر بی‌ثمر و زندگانی بی‌اثر بچهل رسید که جناب سیدالبشر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن فرموده که (من جاوز الاربعین ولم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار) یعنی کسی که بگذرد عمر او از چهل و خیر او بر شر او غالب نباشد پس مهیّا باشد از برای رفتن بسوی جهنم، دیدم که جسم بی‌ثبات در انهدام و ارکان کالبد هیولانی در انقسام^۲ و جیوش با کز و قز جوانی در انهمزام و زواغ موی سیاه از سر پریده و جغد پیری بجای او آشیان تکیده^۴ و مشاعر ظاهره و باطنه در کم و کاست و قوای نمو و حرکت در نقص و فناست و جاسوس مرگ در هر طرف پویان و بجهت یغمای نقد روان‌گران^۵ در هر سو جویان است بومه وار^۶ از چمن تنزه^۷ و بستان عشرت بر کنار و باغ و گلستان را بجرگ بلبلان ارزانی^۸ و در کمال وحشت رو بر فرار گذاشته مدتی است که در خرابه‌های انزوا و اعتزال بسر میبرد و بنوحه‌گری در ماتم بی‌سعادتی خود اوقات می‌سپرد تا در این دو سه سال که عمر بی‌حاصل قریب به پنجاه

- ۱- بضم و فتح اول مطلقا يك قطعه از زمان را گویند و جمع آن بره و برهات می‌آید.
- ۲- این خبر در ارشاد دیلمی مندرج است (چاپ طهران ص ۳۰۷ سال ۱۳۷۴ قمری).
- ۳- بریده شدن . ۴- چنین است در اصل و گزیده در اینجا مناسب بنظر میرسد .
- ۵- بمعنی پر قیمت مقابل ارزان . ۶- بمعنی جغد است . ۷- تفرج و گردش .
- ۸- بمعنی لایق و شایسته و سزاوار و فضحای فارسی‌ارزانی را بهمین معنی که ذکر شد استعمال کرده‌اند از جمله امیر معزی گویند :

ملك نازنایان بستان که ارزانی توئی
و ممکنست ارزانی را (عطا) معنی کرد .
تیغ آتشبار بر جان بدانندیشان گمار

سال رسیده که جناب سیدالبرایا^۱ صلی الله علیه و آله فرموده که بعد اتمام آن مبدء معترك^۲ منیا است یعنی اول معرفه مرگها است و در این وقت نوحه برخوردن از همه چیز لازم تر و بر عمر رفته و بلاهای آینده خود گریه بیشتر باید کرد در هر دم زانگان مصیبت و محنت از هر سو در این خرابه برگردم جمع و همه در ذور من پروانه وار و من در میانه می سوزم چون شمع، من گاهی با نوحه آنها دمساز و آنها بعد از یأس از من و بخت خود در پرواز و گاهی در فکر عاقبت کار خود گریان و در عجز چاره این مصائب سرگردان، یکی فریاد میکرد از خرابی آشیان و دیگری خبر میداد از مقتول شدن جوگان و جمعی شیون داشتند از نهب ااث و اموال و فوجی چهره میخراشیدند از هتک^۳ ناموس و اسیر^۴ عیال، بعد از تفکر بسیار چاره را منحصر دید در عرض حال بسایه بلند پایه شهباز بیهمال^۵ و همای همت و اقبال چرا که صعوه های شکسته بال گرفتاران عقاب انتقام جناب شدید العقاب را جز چنگال شهباز سایه تفضل رؤوف و هاب رهائی نمی تواند بخشید و آتش بوته امتحان را بغیر آب باران رحمة الله خاموش نمی تواند کرد بالضرورة چند کلمه بعرض اعلی میرسد:

اولاً ظهور سادگی از زیور تعارفات و نیاز استن خود را بزینت و زیب رسوم و تصنعیات شاهد از خود گذشتگی و علامت انسالخ^۶ از رفعت جوئی و خود شناختگی است اگر در طریقه محاورات و طی مکالمات این قاصر خلاف تعارف آداب ملوک بعمل آید باعث انزجار^۷

۱- بمعنی خلائق و سیدالبرایا و شفیع البرایا از القاب و نعوت حضرت رسول اکرم (ص) است.

۲- اشاره است بحدیثی که شریف رضی در مجازات النبویه آورده و متن آن چنین است: معترك المعنا یا بین السنین و السبعین (برای اطلاع از معنی مشروح حدیث رجوع گردد به همان کتاب ص ۲۴۸ مصر ۱۳۵۶ هجری).

۳- بفتح اول بمعنی دریدن و پاره کردن.

۴- بفتح اول بمعنی اسیر کردن. ۵- بمعنی بی نظیر.

۶- بفتح اول هر یونده کوچک و خواننده باندازه يك گنجشگ را گویند و جمع آن صعوات

می آید. ۷- بمعنی بیرون آمدن چیزی از چیزی و لخت شدن است.

۸- بمعنی نفرت و بیزارى در املاى این کلمه در بین ادبا خلافت بعضی آنرا با (ضاد

معجمه) صحیح میدانند و جماعت دیگر اعتراض کرده و گفته اند که انضجار در عربی نیامده و همان انزجار صحیح است اجمالاً برای بی بردن بآدله طرفین رجوع گردد بفرهنگ دکتر معین.

خاطر دریا مقاطر نگردد نه از این راه میترسم که سزای آن کم‌التفاتی و بی‌اعتنائی بحقیر بشود چرا که خود را در آن عرضه نمیدانم که مورد انتقام ملوک شوم یا بسبب این منقصت از آنچه از واهب دنیا و آخرت میطلبم و امانم بلکه از آن میترسم که باین جهت عنان خاطر خطیر را از توجه التفات باین کلمات معطوف داشته از فوائد آن محروم مانم دوست هرچند حقیر باشد گاهست از او نفع کثیر حاصل شود چنانکه دشمن هرچند حقیر باشد گاهست که باعث فساد کبیر شود. و ثانیاً این کلمات را که بعرض اعلیٰ میرسد نه از بابت موعظه فرض کنند که عالم دانا بجاهل نادان کند و نه از بابت راهنمایی کسی انگارند که در امر خود حیران باشد تا اینکه دامن استعلاء از خاشاک رویی این راهگذر^۱ بیالازده شود یا جبین ترفع^۲ از ناملائمت این رفتار در چین رود بلکه از راه مباحثه علمیه و مذاکره دینی که دودانا باهم کنند یا از باب مشاوره سرّیه که دو مرجع باهم در میان نهند نه اینکه خود را دانا دانم یا مرجع خوانم بلکه تشبیه بدانان و مرجعان را شیوه سازم و درانجمن بیخودی و بوالهوسی نغمه پردازم.

و ثالثاً این حقیر را در این کلمات جلب نفع دنیوی و حطام عاجل مطلقاً منظور نیست و این امر از جمیع اغراض فانیه و اغراض دانیه^۳ خالی است چرا که تا سخن از شوب^۴ اغراض خالص نباشد در مذاق صافی مشربان گوارا نیاید و تا سهم کلام برصفت استقامت و راستی متّصف نباشد بر هدف مقصود تأثیر منزل ننماید بعد از تمهید این مقدمات بمقتضی وافی اقتضای (ذکر فان الذکرى تنفع المؤمنین)^۵ قدری بمذاکره عهد قدیمه و موافق محکمه که با خداوند کریم داریم پردازیم و از یادآوری کوی جنان شوری دردل ناسور^۶ اندازیم پس آنگاه در رفع اشکالات و استدالات بیرخی از مباحث علمیه مجمعی سازیم و غبار موانع و زنگ کدورت را از مرآت^۷ دل حقایق منزل براندازیم البته بنظر

۱- بمعنی گدا و فقیر . ۲- خود را برتر گرفتن - تکبر ورزیدن .

۳- کالاهای پست . ۴- آمیختگی . ۵- سورة الذاریات آیه ۵۵ .

۶- ناشاد و غمگین . ۷- بمعنی آئینه .

شریف و بسمع منیف^۱ استماع شده که در اخبار و کلام علمای اختیار از پادشاه تعبیر بظل الله شده یعنی سایه خدا و چون خدای تعالی از بابت اجسام نیست که سایه داشته باشد پس مراد از آن یکی از چند چیز خواهد بود :

یکی آنکه چنانکه کسی که از التهاب حرارت خورشید تابان در نصف النهار تابستان خود را بسایه درختی یا دیواری میکشد تا از شدت گرندگرمای امان یابد و خود را در آن سایه خنک نماید رعایا و ضعفا را هم چون حرارت جور و عدوان و آتش ظلم و طغیان شعله گیرد و در بوته امتحان و کوره افساد مفسدان و معاندان آتش تعدی درگیرد به پناه سایه عدل الهی که پادشاه عادل است بمرحله^۲ انصاف و دادرسی رفع التهاب و سوزش خود نمایند و هرگاه گرگ فتنه یاغی و طاغی در مرعی^۳ برمه اجتماع ایشان زند بر دورشبان حافظ چوبدستی معدلت شاه جهان اجتماع نمایند ؟

دویم اینکه چون سایه هر چیز با کمال ناچیزی و بی ثباتی شبیه بصاحب سایه است در شکل و مقدار ، همچنین پادشاه با وجود انغمار^۴ در علائق جسمانی و آلودگی بتعلقات هیولانی باید مشابه حضرت سبحانی و متشبه بآن جناب در صفات نفسانی و محامد روحانی باشد. سیم آنکه چنانکه از سایه هر چیز بآن چیز میتوان پی بردن باید پادشاه چنان باشد که از رفتار و کردار آن پی بوجود خداوند منان و خالق دیان^۵ توان برد پس ناچار اشاره وی ببعضی از صفات شاه شاهان و مالک جسم و جان و مبدع زمین و آسمان و خالق انس و جان باید کرد و بیادآوری این صفات طربانگیز دل عشاق سوخته دل و غالیه بیز مجمر شوق مشتاقان محبت آب و گل گردیده بقدر مقدور تشبه بآن جناب و تخلق باخلاق او را منظور نظر داشت .

از جمله آنها آن است که جناب سیدالساجدین علیه وآبائه افضل صلوة المصلین در بعضی از مناجاتهای خود بآن اشاره فرموده چون دل شب میشد که خلوت سرای معشوق

۱- بضم اول بمعنی عالی . ۲- بکسر اول بمعنی بادبیزن .
 ۳- بمعنی چراگاه . ۴- بمعنی فرورفتن در کاری . ۵- بمعنی جزا دهنده .

حقیقی و منزل نغمه و نوای عاشقان تحقیقی است که یار وفادار در وصول بآن بی شکیب و اغیار بی اعتبار در خواب غفلت از لذات آن بی نصیبند و در امید بر روی هر طالب در آن وقت باز و روح هر جوینده بسوی آن کنگره رفیعه در پرواز است چنانکه قائلی گفته:

شب خیز که عاشقان شب راز کنند گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر در که بود بوقت شب در بندند الا در دوست را که شب باز کنند^۱

پس آن جناب بر میخواستند و بساط راز و نیاز باین نغمه و سرور می آراستند الهی غارت نجوم سمائك و نامت عیون انامك و هدأت اصوات عبادك و انعامك و غلقت الملوك علیها ابوابها و ظاف علیها حراسها و احتجبوا عنمن یسئلهم حاجة او انتجع عنهم فائده و انت الهی حی قیوم لا تأخذك سنة و لانوم و لا یسغلك شیء عن شیء، ابواب سمائك لمن دعاك مفتحات و خزائتك غیر مغلقات و ابواب رحمتك غیر محجوبات و فوائدك لمن سئلها غیر محظورات بل هی مبذولات و انت الهی الکریم الذی لاترد سائلا من المؤمنین سئلك و لا تحتجب عن احد منهم ارادك لا و عزتك و جلالك لا تختزل حوائجهم و نك و لا یقضیها احد غیرك^۲، یعنی ای خدای من شب نیمه شده است و سر اشیب شده است ستاره های آسمان تو و بخواب رفته است چشمهای مردمان تو و ساکن و خاموش شده است صداهای بندگان تو و شتران و گاووان و گوسفندان و از جمله مخلوقان تو، و در کمال استحکام بسته اند پادشاهان همه بر روی خودشان درهای شان را و طوف میزند^۳ بر دور آنها کشیکچیان و محافظت کنندگان ایشان و مانع قرار داده اند از کسانی که سؤال کنند از ایشان حاجتی را، یا خواهند که ببرند از ایشان فائده ای را، و تو ای خدای من زنده و پاینده و بیا دارنده ای، فرو

۱- نسبت این رباعی را بعضی از ادبا به شیخ ابوسعید داده اند و برخی به بابا افضل کاشانی
۲- در صحیفه سجادیه که منقول از ناحیه یحیی بن زید بن علی بن الحسین است و در صحت و اصالت آن ادنی شکی نیست این دعا بنظر نمیرسد اما در صحیفه ثانیة سجادیه که بتوسط شیخ حر عاملی صاحب وسائل جمع آوری شده و بسال ۱۳۲۲ هجری در مصر بطبع رسیده است این دعا مندرج است و اختلافاتی که نوشته صاحب قوانین با چاپ مذکور دارد بسیار جزئی بوده و نقل آنها در این مقام موردی ندارد اجمالا برای اطلاع و مقایسه کامل رجوع شود بچاپ سابق الذکر ص ۶۵-۶۶ .
۳- میزند درست است .

نمیگیرد ترا پینکی^۱ و نه خواب و باز نمیدارد ترا امری و شغلی از امری دیگر و شغلی دیگر، درهای آسمانهای تو از برای کسی که از تو حاجت خواهد گشاده‌اند و خزانه‌های تو همگی بسته‌اند و درهای رحمت تو هیچیک حاجبی و درباری ندارند و فائده‌های تو از برای کسی که طلب کند آنها را غیر ممنوعه بلکه بخشیده شده و حاضرند، تو ای خدای کریم من آنچنانی که ردّ نمیکنی سائلی را از مؤمنین که سؤال کند از تو و مانع قرار نمیدهی از یکی از ایشان که اراده درگاه تو کند نه قسم بعزّت و بزرگواری تو که ناامید نمی‌شود و قطع نمی‌شود حوائج ایشان در نزد تو و بر نمی‌آرد حاجت ایشان را غیر تو .

پس چنانکه از عمده آثار شاه‌شاهان در صفات افعال بسط موائد و نوائل^۲ و دلجوئی ارباب حوائج و مسائل و گشادن درهای خزائن رحمت و خواندن فقرا و ضعفا بر بساط رأفت و نعمت و مراقبت احوال بندگان در آشکارا و نهان و محافظت آنها در خواب و بیداری در مهد امن و امان است باید که سایه آن شاه اعنی پادشاه انسان نیز گردی از آن کوی را اکلیل فرق عزّت و پرتوی از آن نور را تاج تارک رفعت نموده در امثال امر (تسبها و بالله و تغلقوا باخلاق الله) اگر چه شبانه محتاج بخواب و مضطر بحراست و محافظت اصحاب باشد و باین سبب از رفع حوائج محتاجین برکنار و از انجام^۳ مطالب ایشان در اعتذار باشد لا اقل روزانه بقدر مقدور در پینه کردن^۴ باره‌های آنها و در گشادن بسته‌های آنها مافوق مهر پندری بکار برده تا از سایر بنی نوع ممتاز و بخلعت با قر و دولت ظلّ اللہی سرافراز باشد و هر ضعیف دل را که سطوت قهرمانی مانع و خوف و هیبت سلطانی رادع از عرض مطلب باشد بتعیین وسائط از مقربان و شافعین، دستگیر و چاره‌پذیر باشد پس ناچار

۱- این کلمه ترجمه سنه عربی است که در قرآن کریم هم استعمال شده و آن حالتی است که برای شخص خواب گرفته دست میدهد که سرش پیاپی فرود آید از خواب و سپس از خواب جهد و سر راست کند، چرت، شاعری در وصف مرغابی گوید :

ریزد ز دهانش آب حیوان
گردد هرگاه پینکی زن (فرهنگ معین)

۲- جمع نائله بمعنی احسان .

۳- بر آوردن حاجت ۴- وصله کردن .

باید مقربان درگاه و امینان رأفت ائمه برأفت و مرحمت خاقانی مستمال^۱ و مطمئن و از اشتعال نواثر غضب سلطانی در مقام مؤاخذة و عتاب ایمن باشند تا در وساطت عرض مطالب کوتاهی نورزند و این جرأت ایشانرا حاصل نمیشود الا بر خست سلطان چنانکه درباره مالک الملوك خود فرموده^۲ (من ذا الذى يشفع عنده الا بأذنه ولا يشفعون الا لمن اذن له الرحمن^۳) بلکه چنانکه شاه شاهان بندگان ضعیف را رخصت داده که در هر حال از او مطلب خواهند و خرد و بزرگ را چنان روی کرم نموده که در شب و روز و خلوت و جمعیت در بساط مسألت او فراهم آیند و حتی نمک آتش را از جویند سایه آن رفیع الشان نیز باید بوساطت پر تو آن نور نمکی از این مقامات و نماید چنانکه جناب سید الساجدین علیها السلام در تتمه مناجات سابق در مقام خاکساری و تذلل عرض مطلب مینماید هر چند مدخلیت ثامی در مطالب مقصوده ما ندارد اما چون متمم مناجات سابق است و بالذات فواید آن بسیار است مذکور میشود و آن اینست :

اللهم وقد ترأى و وقوفى و ذل مقامى بين يدىك وتعلم سريرتى وتطلع على ما فى قلبى وما يصلح به امر آخرتى و دنياى اللهم انى ان ذكرت الموت وهول المطلع والوقوف بين يدىك تغضى مطعمى و مشربى و اغضى برىقى و منعنى رقادى و اقلقنى عن وسادى و كيف ينام من يخاف بيات ملك الموت فى طوارق الليل و طوارق النهار بل كيف ينام العاقل و ملك الموت لا ينام الا بالليل و لا بالنهار و يطلب قبض روحه بالبيات اوفى آناء الساعات^۴ بعد از آن بسجده میرفتند و پهلوى صورت مبارك خود را بخاك مى چسباندند و میگفتند : اسئلك الروح و الراحة عند الموت و العفو عنى حين القاك و چنانکه جناب مالك الرقاب در رأفت بعباد چنان مائده پهن کرده که هیچ يك را از سفره انعام محروم نکرده و دوست و دشمن را در روزى دادن بيك پایه رانده و بنوید (و يعفو عن كثير والله غفو غفور^۵) مقصرين

۱- مشتق از مصدر استعمال بمعنی دلجوئى شده . ۲- در اصل چنین است شاید عبارت چنین باشد (چنانکه مالک الملوك درباره خود فرموده) . ۳- سورة بقره آیه ۵۵ . ۴- اغلاط جزئى در این فقرات دعا دیده میشود که از صحیفه ثانیه که شرح آن گذشت اصلاح گردید . ۵- سورة مائده آیه ۱۶ .

و معتقدین را خرسند کرده و بر محسنین و مطیعین آیه (لهم درجات و مغفرة من ربهم) خواننده پادشاه این جهان را نیز عموم، مرحمت و تجاوز از تقصیر و زلت با کمال تسلط و قدرت مرتبه‌ای خواهد بود در کمال رفعت و ایقت، نظر باید کرد خداوند منان را که در این مرحله چنان سرحد کمال را منظور داشته که گاهی قدم مرحمت را در بساط شفاعت بندگان گذاشته چنانکه البته حکایت حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام بسمع شریف رسیده اما چند کلمه از آن حکایت بعرض میرسد.

در حدیث است که آن حضرت در سن سی سالگی بر قوم خود مبعوث شد و در مدت سی و سه سال دعوت کرد قوم را برام حق و هیچ کس ایمان باو نیاورد الا دو کس از قوم او، پس دلنگ و بی تاب شد و بدرگام رب الارباب و مالک الرقاب بشکایت رفت و بعد از شکایت نافرمانی و مخالفت ایشان، از حق تعالی خواست که عذاب بر ایشان فرستد پس خداوند رحمان و رؤوف مهربان وحی فرستاد بآن حضرت که در میان اینها حمل در رحم هست و طفل هست و مرد پیر هست و زن ضعیفه هست و کم عقل نادان هست و من حکم بسیار عادل و رحمت من پیشی گرفته است غضب مرا، کوچکانرا بگناه بزرگان عذاب نمی کنم و ایشان ای یونس بندگان منند و مخلوق منند و دوست میدارم که با آنها مدارا کنم و ملایمت کنم و انتظار توبه ایشان را بکشم و من ترا فرستادم که محافظت آنها بکنی و برایشان عطوف و مهربان باشی و از برای ایشان مثل طیبی باشی که بیمار را دوا کند پس تودلنگ شدی و با ایشان بنرمی و مدارا سلوک نکردی و بایشان سیاست بیغبرانه نکردی و چون بی تاب شدی از من عذاب خواستی برای ایشان، بنده من نوح از تو صبرش بیشتر بود و صحبت او با قومش بهتر بود پس چون کار او بنهایت رسید و بغضب آمد از ایشان بسبب مخالفت من، من هم بغضب آمدم از برای او و چون نفرین کرد بر قوم، من دعای او را مستجاب کردم، پس یونس باز اصرار کرد و گفت، خدایا من برایشان بغضب آمدم بسبب آنکه

۱- سوره انفال آیه ۴ و متن آیه در قرآن کریم چنین است: لهم درجات عند ربهم و مغفرة

۲- بمعنی لغزش و خطا

مخالفت تو کردند و من هرگز بر ایشان مهربان نمی شوم پس بفرست بر ایشان عذاب خود را، باز جناب وهاب بخشانیده مهربان فرمود ای یونس اینها صد هزار نفر یا بیشترند از خلق من، آباد میکنند بلاد مرا و میزایند بندگان مرا و من دوست میدارم که با ایشان مدارا کنم و باز یونس اصرار کرد تا حق تعالی وعده تزلزل عذاب در روز چهارشنبه وسط ماه داد و بعد از آن یونس از میان آنها بیرون رفت و یکی از آن دو نفر مؤمن که روئیل نام داشت در میان آنها آمد و آنها را ترسانید از عذاب، پس در حین ظهور عذاب همگی مجتمع شدند و دعا و استغاثه و بازگشت کردند و نجات یافتند و یونس هم اختیار سفر دریا کرد و بازای آن بی تابی طعمه ماهی شد و بیان آن حکایتها طولی دارد که اینجا مقام آنها نیست^۱ حاصل مدعا آنکه هرگاه پادشاه زمین و آسمان و خالق جمیع روحانیان و جسمانیان اینقدر نسبت ببندگان مهربان باشد که کفار معاندین و فجار جاحدین^۲ را باین نهج مدارا و رأفت و رفق با ایشان خواهد سلوک شود معلوم که بمسلمانان و شیعیان از امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله چقدر مهربان خواهد بود و احادیثی که در بیان محبت جناب اقدس الهی نسبت بمؤمنان و مهربان تر بودن برایشان از پدر و مادر مهربان وارد شده شده از حد احصا بیرون است و البته بنظر شریف رسیده خواهد بود.

پس پادشاه زمان که سایه پادشاه پادشاهان است باید نیز طریقه رأفت و مهربانی و مدارا و خطا گذرانی را پیشه نموده، چون خداوند عالم او را وکیل و صاحب اختیار عیال خود کرده و آنها را باو سپرده در محافظت ایشان و معالجه مرضی و مداوای دردهای آنها کمال اهتمام مبذول دارد که اگر روزی آید و از او پرسد که با عیال من چگونه سلوک کردی در مقام جواب خجالت نکشد و اگر باو گوید که بیمارهای مرا دوا کردی و زخم‌داریهای مرا مرهم نهادی یا ایشانرا بزهر غم و بناسور کردن از نمک پاشی مصیبت

۱- نظایر این مطالب، سخنانی درباره یونس در کتاب معروف قصص الانبیای ثعلبی مندرج است کسانی که طالب تطبیق باشند میتوانند بکتاب مزبور رجوع نمایند (ص ۲۲۸ الی ۲۳۰).

۲- بمعنی منکران مشتق از مصدر جحود.

و ماتم هلاک کردی سرّ انفعال در پیش نیفکند هر گاه نباشد در مقام حساب الاگله‌گزاری و خجالت و انفعال در مقام جواب، بس خواهد بود از برای عذاب، پس چگونه خواهد بود حال هر گاه دست عتاب از آستین شدید العقاب بر آید و در مقام پاداش ملائک غلاظ و شیداد را امر باشند العذاب نماید.

و دیگر اینکه بنظر اعتبار باید نگریست که آفریدگار عالم افراد بنی نوع آدم را قاطبه از نر و ماده خلقت کرده بواسطه قطره آب متعشّنی بدون تفاوت و بعد از آن یکی را تاج سروری بر سر نهاده و در روی زمین شبیه بجانشین از برای خود قرار داده او را مالک رقاب سایر بندگان کرده و بر تخت (آئیناه ملکاً عظیماً) نشانده و دیگری را ریسمان مذلت و خواری در گردن نهاده و بنده سایر بندگان کرده و در شأن او (عبداً مملو کاً لا یقدر علی شیئی) خوانده نه این را شاید که با این مهانت سر از کمند اطاعت پیچد و زبان بناشکری دراز کند و نه آن را سزد که در مقام کفران نعمت تعدّی و ظلمی با سیران زیر دست خود کند (لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدیداً) هر گاه حال آن غلام مطیع و آن پادشاه متعدی را در دو کفه ترازو بگذارند آنوقت عزّت و ذلّت بر مینصقه ظهور خواهد آمد و از اینجاست که در حدیث وارد شده که از اول کسانی که داخل بهشت میشوند غلامی است که بحال خود راضی باشد و اطاعت آقای خود را بکند و از اول کسانی که داخل جهنم میشوند امیری است که بزیردستان خود ظلم کند و بسیار ظاهر و هویدا است که فرق میان این دو نفر در دنیا از برای امتحان است چنانکه حق تعالی میفرماید (اناجعلنا ماعالی الارض زینة لها لئبلوهم ایهم احسن عملاً) و چنانکه پادشاه و خالق جن و آدم اساس پادشاهی خود را بخوف و رجا گذاشته و یأس از رحمت خود را از گناهان کبیره شمرده بلکه صاحب

- ۱- سورة نساء آیه ۵۳ الا اینکه در قرآن کریم آئیناهم آمده است . ۲- سورة نحل آیه ۸۵ . ۳- ذات و خواری . ۴- سورة ابراهیم آیه ۷ . ۵- بمعنی ظالم و متجاوز . ۶- بکسر اول و فتح دوم بمعنی کسی که عروس را روی آن می نشانند و جمع آن مناص میآید (میم مکسور و صاد مشدد) . ۷- محل این دو حدیث شریف را با مراجعه بکتابی که در باب آداب و سنن تنظیم یافته است پیدا نکردم . ۸- سورة کهف آیه ۷.

آنرا کافر خوانده^۱ پادشاه این جهان نیز چنانکه از سَطَوَات خود تزلزل در ارکان عباد می‌اندازد باید که از تفضلات خود نیز بندگان را امیدوار و خوشدل سازد بلکه چون غالب در معاملات خداوند عالم عفو و تجاوز می‌باشد مظاهر لطف و احسان نیز در این جا باید آیان تر^۲ باشد و همچنین ظاهر و هویدا است که لذت رفعت و ریاست و سروری اعظم لذات دنیوی^۳ است و پادشاهان عالیشان را چون پایه همت بلند و بخت رفیع الشان ارجمند و بمراتب دون، خود را نمی‌آیند و خود را هرگز به پست فطرتان نمی‌نمایند^۴ البته لذت اکل و شرب و صحبت زنان و جمع کردن مال و زینت و تکثیر املاء و غلمان^۵ در جنب آنچه در نظر دارند از علو و رفعت و عظمت جاه و منزلت ناپود و ناچیز، بلکه این امور را مطمح نظر کردن تنگ خود میدانند و کسی که خود را باین مایل داند بی‌حاصل می‌خوانند مگر بقدر ضرورت، اصلاح عساکر و تمشیت امور ممالک و همت ایشان غالباً مصروف زیادتی سروری و رفعت برهم چشمان و سرپرستی رعایا و وزیردستان است پس لازم این خیال آن است که چنانکه رقاب اجساد عباد را در ربقه تسخیر در آوردند باید از احوال قلوب ایشان را نیز مسخر احسان و تفضلات خود نموده تا پادشاه جسم و جان باشند و صاحب مملکت بی‌پایان شوند خصوصاً دل‌مؤمنان که محل نوازل^۶ مراحم خداوند رحمان است باید دید که در ریاست دلها چه پادشاهیها پنهان است با آنکه تسخیر ابدان غالباً موقوف بر مقارعه^۷ سیف و سنان و تحمل شداید حرب و اضطراب و خفقان است و تسخیر قلوب موکول بیک گوشه چشم التفات و حاصل از یک کلمه سخن شفقت آیات است .

باین قدر اکتفا می‌کنیم از مذاکره عهد خداوندی و باقی را از این میتوان اقتباس کرد و اما مباحثات علمیه، پس اگر کسی توهم کند که ملک و پادشاهی بتقدیر الهی است و هر کس غیر این داند کشتی او تباهی^۸ است و بنا بر این هر که را خداوند عالم ملک و سلطنت کرامت کرد پس در لوازم آن بر او حرجی نخواهد بود و بسبب آنچه از او سرزند مؤاخذه

۱- اشاره است بآیه ۸۷ در سوره یوسف که خداوند میفرماید: انه لایأس من روح الله الا القوم الکافرون . ۲- بمعنی واضحتر و آشکارتر . ۳- شبیه نمی‌سازند . ۴- کنیزان و غلمان . ۵- نزول در اینجا مناسب است . ۶- بمعنی کوبیدن . ۷- کذا فی الاصل اما معنی و مفهوم از این عبارت ممکن نشد .

نمی‌شود والا او را پادشاه نیایستی کرد و گاه هست که بر این مقدمات شواهد چند هم بیاورد مثل آنکه در حصول مملکت پر تدبیری بکار نرفته باشد و آن پادشاه مملکت را بجهنگ وجدال بسیار و محنت بی‌شمار نگرفته باشد بلکه بهر طرف رو کرده باشد از خارج اسباب ظفر بجهت او آماده باشد و از این مقدمات نتیجه گیرد که پس من تقصیری ندارم یا آنچه میکنم خوب است و در نزد حضرت حق جل و علا محبوب است .

جواب از این شبهه موقوف است بتمهید مقدمه و آن این است که بر هر صاحب عقلی واضح و عیان و مبرهن و نمایان است که فاعل قبیح ناقص و درجه او پست است و خداوند عالم کامل بالذات من جمیع الجهات است و قبیح بر او روا نیست و شکی نیست در اینکه جبر در افعال ظلم است و آن خود قبیح است یعنی اگر حق تعالی بنده را وادار بافعال ناشایسته و مجبور کند او را بر آن فعل و بعد از آن از او مؤاخذه کند که چرا چنین کردی این عین ظلم است و هیچ شبهه در قبیح آن نیست پس یا باید هیچ عملی که از انسان سر میزند گناه نباشد یا آنکه هر گناهی که میکند معذور باشد و بر او عذابی نباشد و این هر دو باطل است و دین جمیع پیغمبران و همه کتابهای آسمانی تکذیب آن می‌کند بجهت آنکه در همه آنها خصوصاً در قرآن مجید بیان اعمال حسنه و قبیحه کرده و برکردن آنها وعده بهشت و ثواب داده و بر ارتکاب اینها وعید جهنم و عذاب فرستاده و همه جا در قرآن مدح اولیاء و صالحاء و مؤمنان کرده و مذمت اعداء و فساق و کافران و ظالمان آورده پس اگر خوب کردن و بدکردن بنده از خدا باشد پس چرا نیکوکار را مدح کند و بدکار را مذمت و چرا آنها را بیبهشت برد و اینها را بدوزخ اینها همه که در مرتبه عمل مساویند بجهت آنکه هیچکدام عملی نکرده‌اند و همه را خدا کرده است پس دیگر بعث رسل و انزال کتب لغو و عبث خواهد بود با آنکه حق تعالی مکرر در قرآن مجید نسبت معاصی را به بندگان داده و از خود دور کرده چنانکه فرموده: **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** و بعد تمهید این مقدمه جواب از شبهه را بدو وجه گوئیم :

اول اینکه پادشاهی و مملکتداری بردو قسم است یکی برسبیل استحقاق است و یکی برسبیل امتحان، چنانکه معلوم است که حق تعالی حضرت سلیمان علی نبینا و آله علیه السلام را ملك عظیم و پادشاهی بسیار بزرگ کرامت کرد و همچنین غیر او از پیغمبران را فرعون و نمرود و شداد را هم پادشاهی کرامت فرمود و همچنین در میان مسلمین و کفار هم پادشاهان نیکوکار و پادشاهان بد اطوار قرار داد پس هر گاه بمجرد اینکه پادشاهی و ملك بتقدیر باشد لازم باشد که هر فعلی که از او سرزند هم بتقدیر باشد و خدا بآن راضی باشد پس العیاذ بالله باید فرعون هم بردعواهای باطل خود مؤاخذ^۲ نباشد یا خلفای جور از دشمنان اهل بیت بر اعمال ناشایسته خود معاقب^۴ نباشند و این خلاف بدیهی دین است پس بیش از این نیست که قائل شویم که اصل مرتبه شاهی بتقدیر الهی باشد و از این لازم نمیشود که هر فعلی که از پادشاه سرزند باید بتقدیر لازم و حکم جازم الهی باشد بلکه بعضی را بسبب استحقاق و قابلیت مرتبه شاهی برگزیده و درجات دنیا و آخرت را در آنها جمع کرده و بعضی را بسبب سوء سریرت و خبیث تئیت بخود و ا گذاشته و بجهت اتمام حجت او را امتحان کرده پس آن مستدرج^۵ خواهد بود و از مکلف بودن بیرون نیست پس بر او لازم است که در این حال تکلیف خود را بجا آورد و مراقب احوال بندگان و سرپرستی عیال خداوند رحمان که باو سپرده بشود و هر گاه کوتاهی کند مؤاخذ خواهد بود .

۱- در اصل چنین است و علیه زائد است . ۲- پناه بر خدا . ۳- بفتح خای معجمه بمعنی مسعول و گرفتار . ۴- بفتح قاف بمعنی عقاب شده . ۵- اسم مفعول از مصدر استدرج، و استدرج آنست که بنده کافر چون گناه کند خدا نعمتی بدو دهد تا در غفلت فرو رود و استغفار نکند، مواخذة خدا مردم گناهکار را اندک اندک و بتدریج، خارق عادت که از کفار ظاهر شود (نقل از حواشی ترجمه رساله قشیریہ ص ۷۷۳) بقلم استاد فروزانفر . صاحب قاموس گوید : و استدرج الله تعالی العبد انه كلما جدد خطیئة جدد له نعمة و انساه الاستغفار او ان يأخذة قليلا قليلا ولا یباغته (رجوع شود بماده درج) .

و در نهج البلاغه این عبارت بچشم میخورد (کم من مستدرج بالاحسان الیه و مغرور بالستر علیه و مفتون بحسن القول فیہ) .

عبده در حاشیه چنین مینویسد: استدرجه الله، تابع نعمة علیه و هو مقیم علی عصیانه، ابلاغاً للمحجة و اقامة للمعدرة فی اخذه علیه (شرح نهج البلاغه طبع محمد محیی الدین عبدالحمید جلد ۳

وجه دویم - اینکه هرگاه خاطر جمعی پادشاه بتقدیر الهی است و میگوید که امر شاهی من نیست مگر بتقدیر خدا، پس چرا در امر مملکت خود بعضی تدبیرات می کند و جمعی را مقتید و محبوس و برخی را از چشم و گوش و سایر لذات مأیوس، گاهست که کوچ کدخدای يك قریه را درگرو داشتن، معین در ملك میداند و گاهی ارشاء^۱ عنان یکی از سرکشان متغلب^۲ را باعث بقای مملکت میخواند آنکه در روز اوّل بدون گرو و حبس و نقص، اساس چنین را برپا کرد آیا از محافظت آن عاجز است یا آنکه اگر خدا خواهد از او برگرداند این تدبیرات از امر الهی مانع و حاجز است؟ پس اگر کسی گوید که پس تقصیر بندگان و رعایا چه چیز است که آنها را اسیر شاه نامهربان میکند و از اینجا نیز ظلم لازم میآید بر خدا، گوئیم آن نیز یا بوجه استحقاق است یا عقوبت معاصی آن رعیت و تلافی کرده های آن جماعت خواهد بود یا از برای رفع درجات و زیادتى مراتب است چنانکه بجهت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله اجمعین واقع شد و از اینجا لازم نمیآید که ظلم ظالم در کار باشد و برضای خداوند جبار باشد بجهت آنکه حق تعالی قادر است که انتقام بندگان عاصی را بسبب استحقاق ایشان از راه دیگر بکشد مثل طاعون و قحط و امثال آنها و رفع درجات مخلصان را بسایر انواع بلا کند که همیشه شیمه^۳ اولیا است لیکن چون ظلم آن ظالم که بسبب سوء اختیار خود در پیش گرفته قایم مقام آن بلاها میشود حق تعالی بهمین بلا اکتفا کرده بالای دیگر برایشان نفرستاد و از اینجا لازم نمیآید که حق تعالی باین بالای خاص که ظلم ظالم است راضی باشد تعالی شأنه عما یقولون علواً کبیراً^۴.

و چون خداوند مهربان را رحمت و عفو بی پایان است پس اینگونه پادشاهان نیز از رحمت او نباید مأیوس باشند و بتوبه و انابه بکوشند و معالجه^۵ شکستگیهای خود را که از ظلم و عدوان کردن حاصل شده به جیره^۶ عدل و تخته بندی^۷ مروّت و انصاف بنمایند

۱- سست گردانیدن . ۲- جیره و غالب . ۳- خوی و عادت .

۴- سوره اسری آیه ۴۳ . ۵- بفتح اول تخته های باریک و نوارهایی که شکسته بند بدانها محلی از بدن را که استخوانش شکسته می بندند (فرهنگ معین) ۶- تخته بندی معادل جیره است در زبان فارسی .

و هرگاه انوشروان با وجود کفر و دوری از حق بسبب عدالت با تش جهنم نسوزد مؤمن عارف که بتوبه و عدل تدارک کار خود کند بطریق اولی مستحق نجات خواهد بود .

خاتمه کلام اینکه حق تعالی چنانکه پادشاهان را از برای محافظت دنیای مردان و حراست ایشان از شرّ مفسدان قرار داده پس علما و غیر علما با آنها محتاجند ، همچنین علما را هم از برای محافظت دین مردم و اصلاح دنیای ایشان در رفع دعاوی و مفساد و واجحاف و تعدی و تجاوز از راه حق که باعث هلاک دنیا و آخرت میباشد قرار داده و در سلوک این مسلک و یافتن طریقه حقه پادشاه و غیر پادشاه با آنها محتاجند، پس چنانکه این فرقه درویشانرا از درگاه معدلت و حراست آن زمره عالیشان مجال گریز نیست همچنین آن طبقه رفیع مکان را از التفات باین قوم گمنام و نشان و مداوا جستن از انفاس ایشان راه پرهیز نه .

و بهمین قدر اکتفا میکنیم که زیاده باعث کلال خاطر و ملال دماغ عاطر نگردد و بدعا میپردازیم :

«خدا یا، پادشاه، رحیما، رحمانا، کریما، غفرانا، بندگان رو سیاه اگر مستحق بلا و انتقام توئیم در عفو و تجاوز بر ما بگشا و پادشاه ما را بر ما مهربان کن، و موائد عفو و احسان او را بر رعایا ریزان کن ، و چنان کن که پادشاهی او از راه قابلیت و استحقاق باشد نه از راه امتحان و استدراج ، خداوند او هم بنده ضعیف تست ، تو میتوانی که مستحقان عذاب را بعدایی دیگر از جانب خود معذب کنی ، چنان مکن که این بنده ضعیف را بخود واگذاری که او مایه عذاب تو باشد و باعث هلاک دین و آخرت خود گردد بلکه از تو امیدواریم که قلم عفو بر جرائم همه بگردانی و پادشاه و رعایا همه را در سایه رحمت خود بنشانی، پس بعد از آن خداوند دولت او را دائم کن، و متصل بدولت حضرت قائم کن، و تیغ او را بر مفارق اعدای دین برآ کن، و زبان او را بعفو و بخشش و تجاوز گویا کن، ساعیان و مفسدان و بدگویان را در تزد او ذلیل و خوار کن، و ناصحان و خیر خواهان را در نظر او عزیز و با اعتبار کن ، و از خزانه لطف بی منتهای خود چنان بر او وسعت

کرامت کن که چشم از استمداد واعانت از رعایا ببوشاند و خزانه‌های او را از خزانه‌های خاص خود چنان پر زر و مال کن که زر و مال بندگان در نظر او ناچیز باشد و اعتماد او را بر لطف خود چنان کامل کن که هیچ تدبیر را وسیله ملک خود نداند و ضعفا و عجزه خصوصاً اطفال و نسوان را از قید حبس خود برهاند بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین الی یوم الدین .

این چند کلمه بود که گستاخانه بعرض عاکفان کعبه عزّت و جلال رسیده ، اگر از تفضّلات الهی فی الجملة با طبع عالی موافق افتاد ان شاء الله تعالی بشارت و نوید آن دماغ جان معطرّ و خوشوقت خواهد شد و اگر العیاذ بالله باعث انضجار خاطر دریا ذخائر گردید دامن عفو بر آن کشیده، کأن لم یکن انگارند باقی امر کم اعلی .

حجّة الاسلام حضرت آقای قاضی دامت افاضاته در ذیل این رونوشتی که برداشته اند یادداشتی مرقوم فرموده اند که آنرا هم محض تبرک و تتمیم فایده زیلامی آوریم :

« بحمد الله تعالی ومنه تمام شد استنساخ این نسخه شریفه از تصنیفات منیفه مبارکه علامه شهیر آیه الله مبرور میرزای قمی صاحب قوانین و غنائم البسه الله تعالی حلال النور در بلده همدان در ماه مبارک رمضان در ایام تابستان که این عبد ذلیل عاصی محمد علی قاضی طباطبائی بان سامان مسافرت کرده بود و از روی نسخه ای تحریر شد که با چند رساله دیگر از تصنیفات آن عالم جلیل رضوان الله علیه بخط مبارک خود آن بزرگوار در یک مجلد بود ولی این رساله با خط کسی دیگر بود و آن رساله های متعدّد از جمله رسائلی بودند که با کتاب غنائم آن بزرگوار بطبع رسیده اند و نیز تمام شد استنساخ این رساله در تاریخ چهاردهم ماه مبارک رمضان سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری قمری (۱۳۶۷) .

اللهم ارحم معشر الماضین والحقنا بهم فی الصالحین بحق النبی محمد و عترته الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین .